

چرا و چگونه زبان‌ها می‌میرند؟

یحیی مدرس *

حسن بشیرنژاد *

چکیده

اکنون جامعه‌شناسان زبان بر این عقیده‌اند که زبان‌ها نوعی موجودات زنده هستند که یک چرخه زندگی قابل پیش‌بینی را از تولد، طفولیت، بلوغ و سپس زوال تدریجی و مرگ پشت سر می‌گذارند. از طرف دیگر، عصر حاضر، بدون شک، عصر تغییرات وسیع، تحولات سریع و پویایی مفرط است. آثار چنین تحولات ناگهانی در تغییر مداوم تکنولوژی، فرهنگ مادی، اکوسیستم‌ها و حتی ارزش‌های اخلاقی ما قابل مشاهده است. یک مشخصه‌ی بارز این تحولات، زبان‌هایی هستند که دیگر کسی با آنها تکلم نمی‌کند. این پدیده - مرگ زبان - و عوامل و شرایطی که به آن دامن می‌زنند، موضوع مقاله حاضر است.

تغییر زبان، انقراض و حذف زبان، اصطلاحات معادل مرگ زبان هستند. اچسون (۱۹۹۵): ۱۹۷ و ۱۹۸) از "خودکشی زبان" و "قتل زبان" سخن می‌گوید که هر دو نوعی مرگ زبان هستند.

متخصصان زبان طبقه‌بندی‌هایی را برای مراحل خطرپذیری زبان‌ها در نظر می‌گیرند. یکی از این تقسیم‌بندی‌ها، تقسیم‌بندی ارایه شده توسط گرایمز (۲۰۰۲: ۸) می‌باشد:

۱- زبان‌های در معرض خطر شدید

* عضو هیات علمی پژوهشگاه علوم انسانی.

• دانشجوی دکتری زبان‌شناسی دانشگاه علامه طباطبایی

۲- زبان‌های در معرض خطر جدی

۳- زبان‌های در معرض خطر

۴- زبان‌های روبه زوال

۵- زبان‌های پایدار اما در معرض خطر

۶- زبان‌های سالم

حفظ یا نگهداری زبان نقطه‌ی مقابل مرگ زبان است و این وقتی است که یک جامعه‌ی زبانی تصمیم می‌گیرد به استفاده از زبان بومی خود ادامه دهد.

بی‌تردید، عوامل متعددی در فرایند تغییر زبان نقش دارند. بنابه نظر فسولد (۱۹۸۷):

(۲۷۲) دوزبانگی یک شرط لازم برای تغییر زبان است، هرچند کافی نباشد. فسولد (۱۹۸۷):

(۲۱۷) مهاجرت، شهرنشینی، صنعتی شدن، زبان آموزش و اعتبار اجتماعی زبان را به عنوان

عوامل تعیین‌کننده در تغییر یا حفظ زبان ذکر می‌کند. گرایمز (۲۰۰۲: ۳۰۲) دو عامل سیاست

زبانی ملی و بلایای طبیعی را به عوامل یاد شده می‌افزاید. دورین (۱۹۹۹: ۵) می‌گوید که اوج-

گیری احساسات ملی‌گرایانه در اروپای غربی در آغاز عصر صنعتی، تا حدود زیادی، مسؤل

حذف زبان‌های اقلیت است. او معتقد است که این به اصطلاح "ایدئولوژی زبانی غربی"

نگرش‌های گویشوران بومی جوامع کوچک را نسبت به زبان مادری‌شان تغییر داده است.

تغییر زبان بدون تغییر در نگرش‌های گویشوران غیر ممکن است. عوامل اجتماعی،

فرهنگی، اقتصادی و سیاسی نگرش منفی نسبت به زبان‌های کم‌اعتبار را تقویت می‌کنند و این

مسئله راه را برای فراگیری زبان‌های معتبر هموار می‌کند. نتیجه‌ی این فرایند، مرگ زبان سنتی

گروه اقلیت است.

واژه‌های کلیدی: مرگ زبان - تغییر زبان - حفظ زبان - نگرش زبانی - ایدئولوژی زبانی - دو

زبانگی - زبان‌های در معرض خطر.

مرگ زبان

از قرن نوزدهم به این سوی، دانشمندان علوم اجتماعی و به ویژه جامعه‌شناسان زبان، بیشتر از زبان به عنوان یک «موجود زنده»^۱ یاد می‌کنند که پس از زایش و پشت سر گذاشتن دوران طفولیت، به رشد و بالندگی می‌رسد و ممکن است بنا به دلیل یا دلایلی با طی یک روند زوال تدریجی رو به خاموشی رود و زبان دیگری جانشین آن شود (اچسون، ۱۹۹۵: ۱۹۷). از این فرایند با عنوان «تعویض / تغییر زبان»^۲ یاد می‌شود. فسولد (۱۹۸۷: ۲۱۳) این فرایند را چنین تعریف می‌کند: «تغییر زبان حالتی است که افراد یک جامعه دو زبانه یا چند زبانه از زبان بومی خود به نفع زبان دیگری دست بکشند که گاه از آن با عنوان «مرگ زبان»^۳ نیز یاد می‌شود. اصطلاح «مرگ زبان» به‌خصوص زمانی به کار می‌رود که اعضای آن جامعه‌ی زبانی تنها گویشوران آن زبان در دنیا باشند».

اچسون (۱۹۹۵: ۱۹۷) از اصطلاح مرگ زبان به جای تغییر زبان استفاده می‌کند. وی می‌گوید که ما تغییر شکل یا نام زبان در طول تاریخ را مرگ زبان اطلاق نمی‌کنیم. به عقیده وی زبان لاتین به این خاطر که کسی امروز آن را صحبت نمی‌کند یک «زبان مرده»^۴ نیست چرا که فرانسه، ایتالیایی و اسپانیولی صورت‌های دگرگون شده‌ی لاتین با نام جدید هستند. وی می‌گوید: «منظور ما از مرگ زبان، این نوع دگرگونی‌های تدریجی در طول زمان نیست بلکه مرگ زبان به یک رویداد غیر معمول و ناگهانی اشاره می‌کند که در طی آن یک زبسان به طور کامل محو می‌شود».

«دیوید کریستال»^۵ (۲۰۰۰: ۷) معتقد است تغییر زبان یک اصطلاح متداول برای حرکت

۱-organism

۲-language shift

۳-language death

۴-dead language

۵-David Crystal

تدریجی یا ناگهانی گویشوران از کاربرد یک زبان به زبان دیگر است. وی می‌گوید این حرکت می‌تواند توسط یک فرد و یا گروه صورت پذیرد. بنابراین فرایند تغییر زبان می‌تواند یک فرایند فردی و یا جمعی باشد. در فرایند تغییر زبان جمعی، به‌طور طبیعی مرگ زبان با مرگ آخرین گویشور آن زبان محقق می‌شود.

زبان‌شناسان اصطلاحات دیگری نیز برای این پدیده به کار می‌گیرند که از جمله‌ی آنها «حذف زبان»^۱ و «انقراض / خاموشی زبان»^۲ می‌باشند (کریستال، ۲۰۰۰: ۲۰). اچسون (۱۹۹۵: ۱۹۸) علاوه بر پدیده‌ی «مرگ زبان» از مفاهیمی مانند «خودکشی زبان»^۳ و «قتل زبان»^۴ نیز سخن به میان می‌آورد. وی (همان منبع: ۱۹۷ و ۱۹۸) می‌گوید: «مسئلاً وقتی زبان می‌میرد، افراد آن جامعه‌ی زبانی از سخن گفتن باز نمی‌ایستند بلکه یک زبان جدید به عنوان «زبان غالب»^۵ به دلایل سیاسی و اجتماعی به جای زبان قدیمی نقش برقرای ارتباط بین افراد جامعه را به عهده می‌گیرد». وی چنین حالتی را که به محو کامل و ناگهانی زبان بومی و سستی منجر می‌شود «قتل زبان» می‌نامد. اچسون حالت دیگری که ممکن است در برخورد دو زبان، یکی به لحاظ «وجهی اجتماعی»^۶ «بالتر»^۷ و دیگری «پایین‌تر»^۸ رخ دهد را این‌گونه شرح می‌دهد: گویشوران زبان قدیمی (پایین‌تر) به استفاده از زبان بومی خود ادامه می‌دهند اما به تدریج صورت‌ها و ساختار زبان غالب را وارد زبان خود می‌کنند و این عمل تا جایی ادامه پیدا می‌کند که زبان قدیمی را دیگر نمی‌توان به عنوان یک زبان مستقل باز شناخت. این نوع قرض‌گیری افراطی یک جانبه از زبان غالب به زبان بومی باعث می‌شود که زبان بومی به شکل یکی از لهجه‌های زبان غالب درآید و در حقیقت زبان بومی دست به خودکشی می‌زند. اچسون

۱ - language loss

۲ - language extinction

۳ - language suicide

۴ - language murder

۵ - dominant language

۶ - social prestige

۷ - higher

۸ - lower

لهجه‌های زبان غالب درآید و در حقیقت زبان بومی دست به خودکشی می‌زند. اجسسون تأکید می‌کند که خودکشی زبان بیشتر در مواردی روی می‌دهد که دو زبان به هم شبیه باشند. وی بهترین نمونه‌ی خودکشی زبان را بلعیده شدن زبان‌های «کریول»^۱ توسط زبان‌های پایه‌ی خود می‌داند.

نقطه مقابل مرگ زبان، پدیده‌ی «حفظ زبان»^۲ است و این زمانی است که اعضای یک جامعه‌ی زبانی تصمیم می‌گیرند به استفاده از زبان آبا و اجدادی خود ادامه دهند. فسولند (همان) تأکید می‌کند که در اصل حفظ یا نگهداری زبان در جامعه دو یا چند زبانه مفهوم پیدا می‌کند، چراکه در مورد اعضای جامعه‌ای که فقط یک زبان می‌دانند و زبان دیگری را نمی‌آموزند، اصطلاح «حفظ زبان» معنایی ندارد.

زبان‌شناسان در بررسی این پدیده تقسیم‌بندی‌های خاصی به عمل می‌آورند و از اصطلاحات خاصی برای این دسته‌بندی‌ها استفاده می‌کنند. ردیش^۳ (۲۰۰۱: ۱) زبان‌ها را به سه گروه تقسیم می‌کند. وی زبانی که هیچ گویشور بومی ندارد را یک زبان مرده یا «خاموش»^۴ می‌نامد و زبانی را که در میان نسل جوان و خردسال هیچ گویشور بومی ندارد یک زبان «در حال احتضار / رو به زوال»^۵ می‌نامد. در نهایت زبانی را که گویشوران بومی آن بسیار اندک‌اند یک زبان «در معرض خطر / آسیب‌پذیر»^۶ اطلاق می‌کند.

گرایمز^۷ (۲۰۰۲: ۸) یک دسته‌بندی از «مراحل خطر پذیری زبان‌ها»^۸ را ارائه می‌کند که خود

۱ - creol

۲ - language maintenance / preservation

۳ - Laura Reddish

۴ - extinct language

۵ - moribund

۶ - endangered / imperiled

۷ - Barbara F. Grimes

۸ - stages of language endangerment

آن را چکیده نظرات زبان‌شناسان در یک گردهمایی در آلمان (در فوریه سال ۲۰۰۰) می‌داند. تقسیم‌بندی وی این‌گونه است:

۱- زبان‌های «در معرض خطر شدید»^۱: زبان‌هایی که دارای تعداد اندکی گویشور بالای هفتاد سال در بین والدین پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌ها می‌باشند.

۲- زبان‌های «در معرض خطر جدی»^۲: زبان‌هایی که گویشوران آنها بالای ۴۰ سال و یا در سن پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌ها هستند.

۳- زبان‌های «در معرض خطر»^۳: گویشوران این گونه زبان‌ها در سنین بالای ۲۰ سال و بیشتر میان‌سال هستند.

۴- زبان‌های «رو به زوال»^۴: گویشوران افراد بزرگ‌سال و بخشی از کودکان جامعه هستند، سایر کودکان به زبان دیگری صحبت می‌کنند.

۵- زبان‌های «پایدار اما در معرض تهدید»^۵: همگی افراد بزرگسال و کودکان به این زبان سخن می‌گویند اما تعداد آنها اندک است.

۶- زبان‌های «سالم»^۶: در معرض خطر نبوده و انتظار می‌رود که تمامی بچه‌ها و گروه‌های نژادی آن را بیاموزند.

کریستال (۲۰۰۰: ۲۳) یک طبقه‌بندی سه‌گانه از آسیب‌پذیری زبان‌ها ارائه می‌دهد که آن را رایج‌ترین طبقه‌بندی می‌داند. در این طبقه‌بندی زبان‌ها به سه گروه «سالم»، «در معرض خطر» و «خاموش» تقسیم می‌شوند. وی می‌گوید: «مایکل کراس»^۷ دسته‌ی زبان‌های «در حال احتضار» را به این سه گروه اضافه می‌کند و منظور وی زبان‌هایی است که دیگر کودکان آن‌را

۱-critically endangered

۲-severely endangered

۳-endangered

۴-eroding

۵- stable but threatened

۶-safe

۷-Michael Krauss

به عنوان زبان مادری نمی‌آموزند. وی (همان‌جا) اشاره می‌کند که برخی تقسیم‌بندی‌ها وارد جزئیات بیشتری می‌شوند که یک تقسیم‌بندی پنج‌گانه را به عنوان نمونه ذکر می‌کند و این‌گونه توضیح می‌دهد:

۱- زبان‌های «ماندگار»^۱: جمعیت گویشوران آن‌ها به اندازه‌ی کافی است و در دراز مدت هیچ خطری آنها را تهدید نمی‌کند.

۲- زبان‌های «ماندگار اما کوچک»^۲: دارای بالای هزار نفر گویشور بوده که در جوامع کوچک و مستقل اما پاییند به هویت قومی زندگی می‌کنند.

۳- زبان‌های در معرض خطر: گویشوران آن به اندازه‌ای هستند که امکان بقا را برای آن فراهم نمایند اما بقای آنها به مهیا بودن شرایط و حمایت‌های اجتماعی بستگی دارد.

۴- زبان‌های «تقریباً خاموش»^۳: امکان بقا برای آنها مصور نیست، چون گویشوران آنها تنها تعدادی افراد مسن هستند.

۵- زبان‌های خاموش: هیچ کس به عنوان زبان مادری یا زبان دوم از آنها در امر ارتباط استفاده نمی‌کند.

با وجود آنکه انقراض یا خاموشی زبان‌ها امری طبیعی است و به زمان حاضر منحصر نمی‌شود؛ اما رواج و گسترش این پدیده در سال‌های اخیر و به ویژه خاموشی «زبان‌های بومی»^۴ و اقلیت در سرتاسر دنیا توجه زبان‌شناسان و جامعه‌شناسان را به خود جلب کرده است. امروزه غالب زبان‌شناسان از جمله «رزمری اُستلر»^۵ (۲۰۰۰: ۱)، «نانسی ریونبرگ»^۶

۱ - viable

۲ - viable but small

۳ - nearly extinct

۴ - indigenous languages

۵ - Rosemarie Ostler

۶ - Nancy Rivenburgh

(۲۰۰۴: ۱)، «مایکل کاهیل»^۱ (۲۰۰۵: ۱) و ... بر این اعتقادند که نیمی از حدود ۶۸۰۰ زبان زنده‌ی دنیا تا پایان این قرن منقرض خواهند شد.

دانشمندان علوم زیستی معتقدند که سرعت انقراض زبان‌ها به مراتب بیش از سرعت انقراض گونه‌های گیاهی و جانوری است. پرفسور «بیل سادرلند»^۲، متخصص گونه‌های زیستی، اظهار می‌دارد که هرچند بیشتر تهدیدهایی که پرندگان و پستانداران در معرض آنها هستند به طور کامل برای مردم شناخته شده هستند، به نظر می‌رسد که زبان‌ها بیشتر در معرض تهدید و خطر نابودی باشند (کونر، ۲۰۰۳: ۱). آستلر (۲۰۰۰: ۱) می‌گوید: «سرعت انقراض زبان‌ها دو برابر سرعت انقراض پستانداران و چهار برابر سرعت انقراض پرندگان است و با ادامه‌ی این روند دنیای آینده تحت سیطره‌ی تعداد اندکی زبان قرار خواهد گرفت».

امروزه ۹۰ درصد از زبان‌های دنیا کمتر از صد هزار نفر گویشور دارند و ۳۵۷ زبان نیز کمتر از ۵۰ نفر سخنگو دارند و حتی تعدادی از این زبان‌ها (حدود ۴۶ زبان) تنها یک گویشور دارند و در نتیجه به شدت در معرض خطر انقراض هستند (کونر، همان).

در طی پانصد سال گذشته حدود ۴/۵ درصد از کل زبان‌های دنیا ناپدید شده‌اند در حالیکه در این مدت تنها ۱/۳ درصد گونه‌های پرندگان و ۱/۹ درصد از پستانداران از میان رفته‌اند. از سال ۱۶۰۰ تا کنون از میان ۱۷۶ زبان قبایل آمریکای شمالی ۵۲ زبان خاموش شده‌اند و از ۲۳۱ زبان بومیان استرالیا نیز ۳۱ زبان منقرض گشته‌اند (همان منبع). سایر آمار و ارقام ارایه شده در مورد وضعیت زبان‌های دنیا به مانند آمار یاد شده مایوس کننده‌اند. گرایمز (۲۰۰۲: ۱) می‌گوید ۴۵۰ زبان دنیا اکنون آخرین نفس‌های خود را می‌کشند و کراوس در سال ۱۹۹۵ تخمین می‌زند که تنها ۱۷۵ زبان از زبان‌های بومیان آمریکا باقی مانده‌اند که از آن میان ۱۵۵ زبان - ۸۹ درصد آنها - در حال زوال هستند و از میان ۲۰ زبان بومیان آلاسکا نیز تنها دو

۱-Michael Cahill

۲-Bill Sutherland

زبان از سوی والدین به نسل بعد انتقال داده می‌شوند (کرافورد، ۱۹۹۸: ۵).

فرایند مرگ زبان در قاره‌ی آمریکا به ویژه آمریکای شمالی بسیار حاد بوده است. جیمز کرافورد (۱۹۹۸: ۱) با تأکید بر این مسأله بیان می‌کند که صدها زبان بومی این قاره از سال ۱۴۹۲ تا کنون محو شده‌اند و از تعداد زیادی از آنها هیچ اثری به جا نمانده است. تنها برخی از این زبان‌ها آن قدر دوام آورده‌اند تا به زبان‌شناسان قرن بیستم این امکان را بدهند که با آخرین گویشوران آنها ملاقات نمایند و به ثبت و ضبط بخشی از واژگان و گرامر آنها بپردازند.

چنانکه اشاره کردیم به مانند هر موجود دیگری، زاد و مرگ، بخشی از ماهیت وجودی زبان‌هاست. زبان‌های کهن می‌میرند یا تغییر شکل می‌دهند و زبان‌های نو جای آنها را می‌گیرند. چنانکه ریونبرگ (۲۰۰۴: ۲) می‌گوید در طول تاریخ این زاد و مرگ به گونه‌ای بوده است که همواره یک نوع «موازنه زبانی» برقرار بوده است، بدین معنی که تقریباً به ازای هر زبانی که ناپدید می‌گشت یک زبان جدید پدیدار می‌گشت. اما بررسی‌ها نشان می‌دهند که در چند دهه‌ی اخیر این موازنه‌ی زبانی بر هم خورده و آمار مرگ و میر زبان‌ها بسیار بیشتر از زاد و ولد آنهاست و این فرایند متأثر از عوامل سیاسی، اقتصادی و اجتماعی گوناگونی است که در بخش بعد به آنها می‌پردازیم.

شرایط و عوامل مرگ زبان‌ها

بدون شک عوامل زیادی در تغییر یا حفظ زبان در یک جامعه‌ی زبانی مؤثرند و غالب زبان‌شناسان به عوامل تقریباً مشابهی در این زمینه اشاره کرده‌اند. به اعتقاد فسولد (۱۹۷۸: ۲۷۲) دوزبانگی از جمله شرایط لازم برای تغییر زبان است اما این شرط به تنهایی

کافی نیست، زیرا موارد متعددی را سراغ داریم که دو زبان در کنار هم در یک جامعه باقی مانده و تغییر زبانی رخ نداده است. حفظ زبان فرانسه در جامعه‌ی دوزبانه‌ی مونترال در کانادا نمونه‌ای از این همزیستی دو زبان در یک جامعه‌ی دوزبانه است. شاید اعتبار، اهمیت و جایگاه اجتماعی زبان‌ها در این مورد بسیار تعیین کننده باشد. زبان‌شناسان زبان‌ها را به لحاظ جایگاه، کاربرد و وجهه‌ی اجتماعی‌شان به گروه‌هایی تقسیم می‌کنند که از جمله‌ی آنها تقسیم‌بندی «فرگوسن»^۱ و «استوارت»^۲ (فسولد ۱۹۸۷: ۶۲) است که زبان‌ها را به انواع «محلی»^۳، «معیار»^۴، «ستی»^۵، «آمیخته»^۶ و کریول رده‌بندی می‌کنند. در تقسیم‌بندی دیگر فرگوسن زبان‌ها را به لحاظ اعتبار و موقعیت‌شان به دو دسته «اصلی»^۷ و «فرعی»^۸ تقسیم می‌نماید. به نظر وی زبانی را اصلی تلقی می‌کنیم که گویشوران آن ۲۵ درصد از افراد جامعه را تشکیل داده، یا زبان رسمی کشور بوده و یا زبان آموزشی برای بیش از نیمی از افراد جامعه باشد. فرگوسن همچنین زبان‌ها را به لحاظ نقشی که در جامعه ایفا می‌نمایند به صورت زیر طبقه‌بندی می‌نماید:

۱- «نقش گروهی»^۹: زبان تنها نقش برقراری ارتباط میان اعضای یک جامعه‌ی زبانی به‌خصوص را داشته و بدین وسیله آن عده را به عنوان یک گروه قومی در کشور مشخص می‌سازد.

۲- «کاربرد رسمی»^{۱۰}: زبان در سطح ملی برای امور رسمی و دولتی به کار می‌رود.

-
- ۱ -Ferguson
 - ۲ -Stewart
 - ۳ -vernacular
 - ۴ -standard
 - ۵ -classical
 - ۶ -pidgin
 - ۷ -major
 - ۸ -minor
 - ۹ -group function
 - ۱۰ -official use

۳- «زبان ارتباطات وسیع‌تر»^۱: زبان به عنوان میانجی برای ارتباطات بین اقوام و گروه‌های مختلف به کار می‌رود.

۴- «کاربرد آموزشی»^۲: زبان علاوه بر سال‌های اولیه تحصیل، در سطوح بالای آموزشی به کار رفته و متون درسی به آن زبان منتشر می‌شوند.

۵- «امور مذهبی»^۳: زبان برای برگزاری مراسم مذهبی به کار می‌رود.

۶- «زبان بین‌المللی»^۴: زبان برای برقراری ارتباط با دیگر ملت‌ها به کار می‌رود.

۷- در نهایت این‌که زبان به عنوان یکی از موضوعات درسی در مدرسه مطالعه می‌شود ولی خود زبان آموزش نیست.

استوارت نیز ضمن برشمردن این نقش‌ها، سه مورد دیگر را به آنها می‌افزاید که عبارتند از:

۱- «نقش منطقه‌ای»^۵: زبان در تقسیم‌بندی‌های سیاسی کوچکتر در یک کشور مثل ایالت یا استان به عنوان زبان رسمی نقش ایفا می‌کند؛

۲- «نقش مرکزی»^۶: زبان در مرکز سیاسی کشور غلبه دارد؛

۳- «نقش ادبی»^۷: زبان برای خلق آثار ادبی و هنری مورد استفاده قرار می‌گیرد (فسولد، همان).

بنابراین به هنگام برخورد دو زبان، اهمیت، کاربرد و نقش‌های آن دو می‌توانند در حفظ یا تغییر زبان و در نهایت سرنوشت آن مؤثر باشند. طبیعی است که یک زبان محلی که تنها نقش برقراری ارتباط میان افراد یک گروه کوچک را بر عهده دارد در مقابل یک زبان اصلی، رسمی و آموزشی که از کاربردهای وسیع و آثار ادبی و هنری غنی برخوردار است شانس کمی برای بقا دارد.

۱ - language of wider communication

۲ - educational use

۳ - religious affairs

۴ - international language

۵ - provincial function

۶ - capital function

۷ - literary function

فسولد (۱۹۸۷: ۲۱۷) عمده‌ترین دلایل تغییر زبان را مهاجرت، صنعتی شدن، شهرنشینی، زبان آموزشی و محدودیت‌های اعمال شده از سوی دولت‌ها، اعتبار اجتماعی زبان و جمعیت کم یک گروه زبانی ذکر می‌کند.

گرایمز (۲۰۰۲: ۳۰۲) عوامل تغییر زبان را این گونه فهرست می‌کند:

۱- فشار والدین جهت آموزش زبان معتبرتر به فرزندان، با این تصور که فرزندان تنها یک زبان را می‌توانند به خوبی یاد بگیرند. نتیجه‌ی چنین اقدامی از سوی والدین این است که زبان بومی جامعه به نسل بعد انتقال نمی‌یابد.

۲- بلایای طبیعی یا حوادث ایجاد شده به وسیله انسان‌ها مانند قحطی، خشکسالی، بیماری، جنگ، سیل، زمین لرزه، تسونامی، آتشفشان، نسل‌کشی و پاک‌سازی نژادی که همگی منجر به مرگ یا «تغییر ناگهانی»^۱ یک زبان می‌شوند. در این مورد می‌توان به مرگ ناگهانی زبان «مالوکو»^۲ در اندونزی بر اثر زلزله و تسونامی شدید در چند سال قبل اشاره کرد.

۳- اخراج یا مهاجرت افراد یک جامعه زبانی به خارج قلمرو سستی که نوعی «تغییر برنامه ریزی شده»^۳ زبان است.

مهاجرت‌های اجباری یا داوطلبانه در طول تاریخ منجر به برخورد و تماس ملت‌ها با یکدیگر شده‌اند که نتیجه‌ی آن برخورد زبان‌ها و شاید حذف یکی از زبان‌ها بوده است. برای نمونه در اثر مهاجرت گروه‌های زبانی مختلف به جزیره‌ی هاوایی، اکنون بومیان این جزیره تنها حدود ۲۰ درصد کل جمعیت آن را تشکیل می‌دهند که به‌طور طبیعی زبان بومی آنها را آسیب‌پذیر ساخته است. دولت‌های ایالات متحده، کانادا و روسیه در راستای سیاست‌های استعماری خود فرزندان بومیان را از قبایل و گروه‌های زبانی مختلف به مدارس شبانه‌روزی

۱ - sudden shift

۲ - Maluku

۳ - planned shift

می‌فرستادند تا از این طریق رابطه آنها را با زبان و فرهنگ بومی‌شان قطع نموده و زبان رسمی کشور را به عنوان زبان اول بیاموزند.

۴- استفاده از زبان دوم در مدارس به عنوان زبان آموزشی که منجر به تغییر زبان در سطح گسترده می‌شود. به عنوان نمونه در کشور فیلیپین، پس از استقلال (یعنی سال ۱۹۷۲) افراد علاوه بر زبان بومی‌شان، زبان «تاگالوگ»^۱ را به عنوان زبان دوم می‌آموزند و همین مسأله موجب افزایش اعتبار زبان تاگالوگ گشته تا جایی که امروزه عده‌ای تاگالوگ را به عنوان زبان اول می‌آموزند، در حالیکه خود از قبیله یا نژاد تاگالوگ نیستند.

۵- «سیاست زبانی ملی»^۲ که ممکن است منجر به تغییر زبان در سطح ملی شود. میل به ایجاد یک ملت واحد به وسیله افرادی که از قبایل و نژادهای مختلف گرد هم آمده‌اند می‌تواند منجر به تغییر زبان در سطح گسترده گردد و نمونه بارز این فرایند را در ایالات متحده و اسرائیل می‌بینیم. در کشور تانزانیا نیز از زمان استقلال، رهبران، «سواحیلی»^۳ را به عنوان زبان ملی برگزیدند و تا سال‌ها تمام مطالعات و پژوهش‌های زبانی به همین زبان محدود گشت و از آن تاریخ تعداد افراد دو زبانه‌ای که سواحیلی را به عنوان زبان دوم می‌آموزند افزایش یافتند و امروزه بسیاری، سواحیلی را به عنوان زبان اول می‌آموزند.

۶- در کنار عوامل ذکر شده، عوامل دیگری هم در فرایند تغییر زبان دخیل‌اند که از جمله می‌توان شهرنشینی، صنعتی‌شدن، تحولات اقتصادی، تغییر دولت و جمعیت اندک یک گروه زبانی را نام برد.

گروهی از دانشمندان، اعم از زبان‌شناسان یا زیست‌شناسان، قیاس‌هایی را بین انقراض زبان و انقراض گونه‌های گیاهی و جانوری مطرح می‌کنند و به‌طور طبیعی عوامل و

۱ - Tagaloge

۲ - national language policy

۳ - Swahili

شرایط مشابهی را برای انقراض آنها در نظر می‌گیرند. کرافورد (۱۹۹۸: ۳) می‌گوید: «محو زبان‌ها از صحنه‌ی تاریخ بشری به مانند محو جانداران از صحنه‌ی تاریخ طبیعی است. هر دوی آنها قربانی صیادان، تغییرات محیطی یا رقبای قوی‌تر خود می‌گردند. به ظاهر سرعت انقراض زبان‌ها به مانند سرعت انقراض گونه‌های زیستی افزایش یافته است. در گذشته (به استثنای موارد خاص مانند انقراض دایناسورها در اواخر «دوره مزوزوئیک»^۱)، مرگ و میرها بیشتر در یک گستره‌ی محدود و به صورت منطقه‌ای اتفاق می‌افتادند ولی به نظر می‌رسد که امروزه به صورت جهانی و دسته‌جمعی روی می‌دهند. به ظاهر ما وارد عصر «انقراض جمعی»^۲ شده‌ایم و این تهدیدی است هم برای اکولوژی طبیعی و هم اکولوژی فرهنگی ما».

شرایط جدیدی که در اثر فرایند صنعتی‌شدن، تخریب طبیعت و محیط زیست، گسترش فرهنگ مصرف‌گرایی، فردگرایی و دیگر ارزش‌های غربی، فشار برای ادغام خرده-فرهنگ‌ها در فرهنگ‌های بزرگ و غالب، و سیاست‌های آگاهانه‌ی سرکوب‌گرانه علیه گروه‌های بومی ایجاد شده است تنوع و حیات گونه‌های زیستی را به اندازه‌ی گونه‌های زبانی مورد تهدید قرار داده است.

کرافورد (همان: ۴) در چگونگی مرگ یک زبان می‌گوید، "یک شیوه‌ی آشکار برای مرگ زبان‌ها این است که گویشوران یک زبان در اثر بیماری یا نسل‌کشی همگی از میان بروند. برای مثال این حقیقت در مورد اکثر قبایل «آراواک»^۳ در منطقه‌ی کاراییب صدق می‌کند. افراد این قبایل در طی یک نسل رویارویی با کریستف کلمب از میان رفتند! اما چنانکه می‌دانیم این مورد از موارد نادر در میان علل مرگ زبان است و چنانکه کرافورد نیز می‌پذیرد عمده مرگ زبان‌ها نتیجه یک فرایند تدریجی زوال زبان‌ها به علت نیروها و فشارهای درونی و بیرونی در

۱ - Mesozoic era

۲ - mass extinction

۳ - Arawak

یک جامعه‌ی زبانی است. این فشارها و محدودیت‌ها ممکن است حاصل تغییرات در ارزش‌ها، مذهب، اقتصاد، سیاست، تجارت، و یا رویارویی نظامی و «ازدواج‌های بین گروهی»^۱ باشد. فشارها و تغییرات پیرامون یک زبان که ورم^۲ (۱۹۹۱) آن را «تغییرات در اکولوژی زبان»^۳ می‌نامد شرایطی را فراهم می‌کنند که بر اساس «الگوی داروینی»^۴ زبان‌ها یا ناگزیر به «سازگاری»^۵ هستند و یا نابودی.

کرافورد (همان: ۵) به نکته‌ی ظریف و مهمی اشاره می‌کند که جای تأمل بسیار دارد و آن اینکه قیاس بین مفاهیم زیست‌شناختی و زبان‌شناختی و اقتباس «تفکر تکوینی داروین»^۶ برای زبان ممکن است کمی گمراه کننده باشد. پذیرش مرگ زبان در قالب فرایند داروینی ممکن است به صورت ضمنی این مفهوم را در بر داشته باشد که برخی زبان‌ها «توسعه یافته»^۷ و گروهی «بدوی»^۸ هستند و در این فرایند زبان‌های توسعه یافته که «متناسب‌تر»^۹ هستند به بقای خود ادامه می‌دهند و زبان‌های بدوی به همان سرنوشت دایناسورها دچار می‌شوند، حال آنکه امروزه هیچ زبان‌شناسی به چنین طرز تفکری معتقد نیست و شاید تنها عده‌ای از عوام و یا افراد متعصب چنین باوری داشته باشند.

بیل سادرلند (کونر، ۲۰۰۳: ۲) به عاملی در فرایند کاهش جمعیت گونه‌های جانوری اشاره می‌کند که به «اثر آلی»^{۱۰} موسوم است. در این فرایند باروری و زاد و ولد حیوانات به خاطر عدم موفقیت آنها در پیدا کردن جفت کاهش می‌یابد و در نتیجه آن گونه

۱ - intermarriage

۲ - Wurm

۳ - the ecology of language

۴ - Darwinian model

۵ - adaptation

۶ - Darwinian evolutionism

۷ - developed

۸ - primitive

۹ - fitter

۱۰ - Allee effect

جانوری رو به انقراض می‌رود. وی می‌گوید: همین مسأله ممکن است در انقراض زبان‌ها نقش داشته باشد. گاه مردم از فراگیری یک زبان خودداری می‌کنند چراکه گویشور دیگری در آن زبان نمی‌یابند تا با وی هم صحبت شوند و همین مسأله باعث می‌شود که زبان‌هایی که دارای گویشوران کمی هستند بیشتر در معرض خطر نابودی قرار گیرند.

رزمری استلر (۲۰۰۰: ۲) معتقد است که امروزه عواملی یکسان در سرعت بخشیدن به انقراض زبان‌ها و دیگر گونه‌های زیستی نقش دارند و یکی از آنها فشار و تنگنای ناشی از ازدیاد جمعیت و گسترش فرایند صنعتی‌شدن است. نظام اقتصادی حاکم بر جهان جوامع کوچک و غیر صنعتی را مجبور می‌سازد تا بین زبان و فرهنگ سنتی خود و یا مشارکت در یک جهان وسیع‌تر یکی را برگزینند. مردمان شرق آفریقا برای حضور موفق در یک مجموعه وسیع‌تر ناگزیرند زبان سواحیلی را بیاموزند و اروپای مرکزی‌ها برای این منظور زبان روسی و این اواخر انگلیسی را یاد می‌گیرند. «هیتن»^۱، زبان‌شناس، معتقد است که این فرایند در دراز مدت حتی زبان‌های قوی و معتبر را نیز تهدید می‌کند. برای نمونه اتحادیه اروپا نگران این مسأله است که زبان انگلیسی در نهایت جایگزین بسیاری از زبان‌های اروپایی شود زیرا آن تنها زبان مشترک در میان بسیاری از اروپایی‌هاست (استلر، همان). «ویویان کوک»^۲ (۲۰۰۵: ۱ و ۲) در بررسی خود در پنج کشور بلژیک، انگلستان، هلند، سوئد، و سنگاپور به این نتیجه رسید که کودکان انگلیسی کمتر از کودکان سایر کشورها تمایل به دوزبانگی و یا به عبارتی یادگرفتن زبان دیگر دارند و این نشان دهنده اعتقاد آنها به برتری نسبی زبان انگلیسی نسبت به سایر زبان‌هاست.

استلر به عامل دیگری در تغییر زبان اشاره می‌کند که بسیاری از زبان‌شناسان از جمله گرایمز (۲۰۰۲: ۲) و کرافورد (۱۹۹۸: ۶) به طور مشترک اشاره کرده‌اند. این عامل همان

۱ - Leanne Hinton

۲ - Vivian Cook

سیاست‌های سرکوب‌گرانه‌ی دولت‌ها علیه بومیان و اقلیت‌هاست که منجر به تغییر اجباری زبان می‌شود. در قرن نوزدهم دولت‌های ایالات متحده و استرالیا فرزندان بومیان را به اجبار به مدارس شبانه‌روزی می‌فرستادند که در آنجا هرگونه کاربرد زبان بومی ممنوع و مشمول تنبیه و جریمه بود. دولت انگلیس نیز روش‌های مشابهی را برای سرکوب زبان‌های «سلتی»^۱ در ایرلند و ولز به کار بست. اگرچه امروزه در این کشورها برخی از سیاست‌های زبانی روندی معکوس را در پیش گرفته‌اند اما برای بسیاری از زبان‌های دیگر دیر شده است.

اچسون (۱۹۹۵: ۲۰۹) معتقد است که مرگ زبان یک پدیده اجتماعی است که نیازهای اجتماعی به آن دامن می‌زنند. یک زبان فقط به این خاطر که نمی‌تواند نیازهای اجتماعی گویشوران خود را برآورده سازد توسط آن گویشوران طرد شده و به فراموشی سپرده می‌شود. گرنوبل^۲ و وابلی^۳ (۱۹۹۹: مقدمه) بر این اعتقادند که آنچه ادامه‌ی کاربرد زبان را در آینده تضمین می‌کند همان پرستیژ یا اعتباری است که با آن زبان همراه است. علاوه بر آن، زبان‌هایی از اعتبار برخوردار می‌شوند که دارای پیشینه‌ی غنی در ادبیات باشند، در رسانه‌های گروهی ملی یا منطقه‌ای به کار روند، در فرایند مبادلات تجاری و اقتصادی مورد استفاده قرار گیرند، و یا زبان یک مذهب پرطرفدار باشند. آنها تأکید می‌ورزند که اگرچه هر یک از این عوامل می‌توانند در اعتبار بخشی به یک زبان نقش داشته باشند اما رابطه‌ی آنها با یکدیگر یک رابطه‌ی علی مستقیم نیست. به بیان دیگر، ممکن است زبانی از فاکتورهای پیش‌گفته برخوردار باشد و با این وجود از یک پرستیژ بالایی که تضمین‌گر ادامه‌ی حیات آن باشد برخوردار نشود. نمونه‌ی بارز این قضیه، زبان «گالی ایرلندی»^۴ است. این زبان در قرن پانزدهم میلادی تا حدودی در سرتاسر ایرلند زبان اول مردم بود اما امروزه گویشوران این زبان تنها در

۱ - Celtic

۲ - Lenore A. Grenoble

۳ - Lindsay J. Whaley

۴ - Irish Gaelic

جوامع پراکنده‌ای در شمال و غرب کشور زندگی می‌کنند.

«نانسی دورین»^۱ (۱۹۹۹: ۵-۲۰) به تفکر زبانی حاضر در جهان غرب تحت عنوان «ایدئولوژی زبانی غرب»^۲ اشاره می‌کند که دور نمای آینده‌ی زبان‌های کوچک و اقلیت را مبهم ساخته است. همیشه قدرت‌های حاکم در طول تاریخ، ملت‌های تحت سلطه را مجبور به دست کشیدن از زبان اجدادی‌شان نکرده‌اند. برای نمونه، امپراتوری عثمانی مجموعه‌ای از گروه‌های نژادی مختلف با زبان‌های گوناگون را تحت سلطه خود درآورد اما به همگی آنها اجازه داد هویت نژادی‌شان، از جمله، زبان و مذهب بومی را حفظ نمایند. اما رشد تفکر «ملی‌گرایی»^۳ مقارن عصر صنعت، در اروپای غربی موجب پیدایش یک نگرش انعطاف‌ناپذیر نسبت به گروه‌های زبانی کوچک‌تر شده است. نمونه‌ی بارز این گونه ناشکیبایی را می‌توان در سیاست‌های دولت فرانسه پس از انقلاب دهه‌ی ۱۷۹۰ تاکنون مشاهده کرد. ایجاد یک هویت ملی واحد برای فرانسویان پس از انقلاب، تا حدودی یک زبان ملی واحد را می‌طلبید و از این رو اقدامات سیاستمداران در راستای تقویت زبان ملی و نادیده گرفتن یا مخالفت با زبان‌های اقلیت یا بیگانه متمرکز گردید. دورین (همانجا: ۵) متذکر می‌شود که فرانسویان حتی نسبت به زبان‌های ملی اروپای غربی هم از خود تحمل پذیری نشان نداده و برای نمونه از صدور شناسنامه برای کودکانی که اسم کوچک‌شان ریشه‌ی «برتون»^۴ داشتند، خودداری می‌کردند. بنابراین تمام گروه‌ها و اقلیت‌هایی که قادر به تکلم به زبان فرانسه نبودند مانند برتون‌ها، «باسک‌ها»^۵، «آلساتین‌ها»^۶ و «اوستائین‌ها»^۷ خود را در فضای فرانسه‌ی متحد که زبان فرانسوی بارزترین سمبل این اتحاد بود، بیگانه احساس می‌کردند. این تفکر و ایدئولوژی، نگرش غالب

۱ Nancy C. Dorian

۲-western language ideology

۳-nationalism

۴-Breton

۵-Basques

۶-Alsatians

۷-Occitanins

در تمامی کشورهای اروپای غربی در سده‌ی حاضر است. این ایدئولوژی یک نگاه تحقیرآمیز نسبت به زبان‌های پایین دست دارد و در لایه‌بندی اجتماعی خود آنها را در پایین‌ترین رده قرار می‌دهد (همان: ۷).

دورین در مقاله‌ی خود تحت عنوان «ایدئولوژی زبانی غرب و دورنمای زبان‌های کوچک» به دو باور رایج در میان اروپاییان به عنوان دو عامل تهدیدکننده‌ی بالقوه برای بقای زبان‌های اقلیت اشاره می‌کند. باور نخست، اعتقاد به این مسأله است که زبان‌های متناسب‌تر و سازگارتر باقی می‌مانند و زبان‌هایی که به طور طبیعی قدرت سازگاری با محیط اجتماعی پیرامون را ندارند، محکوم به فنا هستند. در این راستا عده‌ای از اروپاییان به مزیت زبان‌های ملی اروپا مانند انگلیسی، فرانسه و آلمانی و عده‌ای از اروپاییان به مزیت تمام زبان‌های هند و اروپایی برای سازگاری با محیط معتقدند. این همان عقیده «داروینیسم اجتماعی»^۱ درباره‌ی زبان است که کرافورد (۱۹۹۸: ۵) در مورد پیامدهای ناخوشایند آن هشدار می‌دهد و در علم نوین زبان‌شناسی جایگاهی ندارد.

باور دوم که بیشتر در بین «انگلیسی‌دوستان»^۲ رایج است این است که یاد گرفتن دو یا چند زبان در اصل کار مشکل و پر زحمتی است. انگلیسی زبان‌ها، امروزه در مناطق وسیعی از دنیا مانند آمریکا، کانادا و استرالیا که زمانی دارای بیشترین گوناگونی زبانی بوده‌اند قدرت حاکمه را تشکیل می‌دهند و تلاش آنها برای ایجاد جامعه‌ای یک زبانه حیات زبان‌های بومی این مناطق را به خطر انداخته است. آنان معتقدند که دو زبانی‌گی نه تنها برای فرد ایجاد دشواری می‌کند بلکه برای جامعه نیز ایجاد مشکل نموده و بار و هزینه‌ی اضافی به آن تحمیل می‌کند. عده‌ای حتی بر این باورند که داشتن یک زبان از توانایی فرد در زبان دیگر می‌کاهد. روان‌شناسی زبان، امروزه ثابت کرده است که این باور نیز از پشتوانه‌ی علمی برخوردار نبوده و

۱ - Social Darwinism

۲ - Anglophones

درست برخلاف تصور این عده، افراد دوزیانه نسبت به افراد یک زبانه از قوای شناختی و انعطاف‌پذیری بالاتری برخوردارند (تیلور، ۱۹۹۰: ۳۴۵-۳۴۴).

چنان‌که ملاحظه گردید زبان‌شناسان و مردم‌شناسان به عوامل متعددی در حفظ یا مرگ زبان‌ها اشاره کرده‌اند که برخی از عوامل به طور مشترک در نقطه نظرات اغلب آنها به چشم می‌خورد. در این بین عاملی که بسیاری از افراد از ذکر آن غافل مانده و یا اهمیت زیادی برای آن قایل نشده‌اند نقش آثار ادبی و به ویژه شعر در حفظ و پویایی زبان‌هاست و حق-شناس بر این مسأله تأکید می‌ورزد. وی (۱۳۷۰: ۱۳۹) به طور صریح می‌گوید: «من راز مرگ زبان‌ها را در رکود و سترونی شعر آن می‌بینم. هر زبانی آنگاه می‌میرد که آخرین شاعرش مرده باشد».

گرچه شعر هر زبان، راز بقای آن زبان است، اما به ظاهر هر شعری نمی‌تواند به بقای زبان کمک نماید. از دیدگاه حق‌شناس (همان: ۱۵۲) «... تنها آن شعری می‌تواند چنین اعجازی نماید که آب از سرشارترین بخش نهر زبان می‌نوشد، یعنی آن بخشی که در کوچه و بازارهای شهر و در میان تک تک گویشوران آن زبان جاری است. شعری می‌تواند زندگی-بخش باشد که خود زنده باشد و شعری که از مردم زمانه‌ی خود جدا باشد و تنها با گذشته و آثار گذشتگان درآمیزد، شعری است مرده و بی‌روح و آن که بی‌روح است، روح‌بخش چگونه می‌تواند باشد». در جایی دیگر وی در بیان چگونگی مرگ شعر می‌گوید: «...مرگ شعر و شاعر، به نوبه‌ی خود، آنگاه در زبانی اتفاق می‌افتد که این دو به هر دلیل که باشد از حیات و زندگی زمانه‌ی خود قطع رابطه کرده باشند و از مردم و عیش و عزای آنان بریده باشند و به چیزی سرگرم شده باشند که از آن مردم نباشد» (همان: ۱۴۰).

از مجموع گفته‌های حق‌شناس چنین استنباط می‌شود که یک شعر مردمی که درون

مایه‌های آن امور جاری مردم زمانه و زبان آن زبان مردم زمانه و یا به قولی زبان «راستین»^۱ باشد می‌تواند عامل مهمی در حفظ و بقای زبان باشد. با آنکه در اینجا قصد پرداختن به خدمات متقابل زبان و ادبیات را نداریم، اما ذکر این نکته ضرور است که در اصل خلق ترکیبات، استعارات، اصطلاحات و واژه‌های جدید هر زبان در عرصه‌ی شعر و ادبیات صورت می‌گیرد، چراکه شعر عرصه‌ی آفرینش و خلقت‌گری است. گرچه شعر عاملی برای پویایی زبان است اما عدم استقبال گویشوران یک زبان از شعر و ادبیات آن زبان خود معلول وقوع برخی تحولات اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی یک جامعه‌ی زبانی است.

نتیجه بحث

از مجموع مباحث طرح شده تاکنون چنین به نظر می‌رسد که یک شبکه‌ی پیچیده از عوامل برون زبانی که خود با یکدیگر رابطه‌ی علی و معلولی دارند موجبات تغییر زبان را فراهم می‌کنند و گاه عده‌ای از افراد از معلول‌ها با عنوان علت یاد می‌کنند و گاه نشانه‌های تغییر زبان را در جای عوامل تغییر زبان قرار می‌دهند. به اعتقاد مدرسی (۱۳۶۸: ۸۲) حذف زبان، دوزبانگی، پیدایش زبان‌های آمیخته و ... همگی نتایج حاصله از «برخوردهای زبانی»^۲ هستند و برخوردهای زبانی نیز رخ نمی‌دهند مگر آنکه ملت‌ها در تماس و برخورد با یکدیگر قرار گیرند. تماس و برخورد ملت‌ها در گذشته بیشتر در اثر مهاجرت یا تهاجمات نظامی رخ می‌داده اما امروزه وسایل ارتباطی جدید، ملت‌های ساکن در مناطق جغرافیایی مختلف در سرتاسر دنیا را به هم مرتبط ساخته است. از یک طرف این ارتباطات، گویشوران زبان‌های مختلف را در معرض زبان‌های دیگر و به ویژه زبان‌های معتبر قرار داده و از طرف دیگر نیاز به فراگیری زبان‌های معتبر که بیشتر نقش میانجی را به عهده دارند میزان دوزبانگی را افزایش داده است.

۱ - authentic

۲ - linguistic conflicts

علاوه بر آن، تحولات اقتصادی و تکنولوژیک مانند «صنعتی‌شدن»^۱ و «مکانیزه‌شدن»^۲ باعث خلق حرفه‌ها و مشاغل جدید به قیمت نابودی مشاغل و حرفه‌های سنتی شده است و گویشوران زبان‌های اقلیت برای کسب فرصت‌های شغلی بهتر که موقعیت اقتصادی مناسب‌تری را برای آنها فراهم می‌نماید در صدد یادگیری زبان‌های معتبر و آموزش آن به فرزندان خود برآمدند. به بیان دیگر شرایط اجتماعی و اقتصادی حاکم بر جهان امروز این‌ها را در جوامع زبانی اقلیت تقویت نموده است که زبان‌شان از کارایی لازم برای برآوردن نیازهای جدید برخوردار نیست و تقویت همین نگرش‌های منفی آنها را وادار ساخته است تا علی‌رغم میل باطنی‌شان بخشی از هویت قومی و نژادی خود را نادیده انگارند و زبان آبا و اجدادی خود را به نسل بعد منتقل ننمایند. بنابراین ایجاد احساسات و نگرش‌های منفی نسبت به زبان بومی مقدمه‌ی تغییر زبان و شرط لازم و کافی برای وقوع آن است. رابطه‌ی نگرش زبانی و کاربرد زبان، یک رابطه‌ی دوسویه است، بدین معنی که نگرش منفی موجب کاهش میزان کاربرد زبان در جامعه و عدم کاربرد زبان سبب تقویت نگرش منفی در افراد می‌شود.

منابع:

- حق‌شناس، علی محمد. ۱۳۷۰. «شعر و زاد و مرگ زبان‌ها». مقالات ادبی و زبان‌شناختی. تهران: نیلوفر. صص ۱۳۹-۱۵۲

- مدرسی، یحیی. ۱۳۶۸. درآمدی بر جامعه‌شناسی زبان. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی

۱-industrialization

۲-mechanization

- Aitchson, Jean. ۱۹۹۵. *Language Change: Progress or Decay?* Cambridge: Cambridge University Press.
- Cahill, Michael. ۲۰۰۵. *Why Care about Endangered Languages?* <http://www.Sil.org/sociolx/ndg-lg-cahill.html>
- Chambers, J.K & Peter Trudgill. ۱۹۹۸. *Dialectology*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Conner, Steve. ۲۰۰۳. *Alarm Raised on World's Disappearing Languages*. http://www.Commondreams.org/headlines_۰۳/۰۵۱۵-۰۵.htm.
- Cook, Vivian. ۲۰۰۵. *VC's Test of Monolingualism Mark III*. <http://homepage.ntlworld.com/vivian.c/SLA/Attitudes.htm>.
- Crawford, James. ۱۹۹۸. *Endangered Native American Languages: What Is to Be Done, and Why?* <http://ourworld.compuserve.com/homepages/JWCRAWFORD/brj.htm>
- Crystal, David. ۲۰۰۰. *Language Death*. Cambridge: Cambridge University Press.
- De Klerk, Vivian. ۲۰۰۰. *Language shift in Grahamstown: A Case Study of Selected Xhosa Speakers*. *International Journal of Sociology of Language*. ۱۴۶, pp. ۸۷-۱۱۰.
- Dittmar, Norbert. ۱۹۷۶. *Sociolinguistics*. London: Edward Arnold.
- Dorian, Nancy C. ۱۹۹۹. "Western Language Ideologies and Small-Language Prospects". *Endangered Languages*. Grenoble, A. Lenore, Lindsay J. Whaley (eds), pp. ۳-۲۱.

- Fasold, Ralph. 1987. *The Sociolinguistics of Society*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Gal, Susan. 1979. *Language Shift: Social Determinants of Linguistic Change in Bilingual Austria*. New York: Academic Press.
- Grenoble, A. Lenore, Lindsay J. Whaley (eds) .1999. *Endangered Languages*. Cambridge: Cambridge university press.
- Hudson, R.A. 1993. *Sociolinguistics*. Cambridge: Cambridge university press.
- Ostler, Rosemarie. ۲۰۰۰. *Disappearing Languages*.
[http://www.wholeearth. Com/ArtideBin/۳۲۰html](http://www.wholeearth.Com/ArtideBin/۳۲۰html).
- Redish, Laura .۲۰۰۱. *Endangered Languages Revival and Revitalization*.<http://www.native-languages.org/revive.htm>.
- Rivenburgh, Nancy. ۲۰۰۴. *Do we really understand the issue? Media coverage of endangered languages*.<http://www.ailc.net/ViewPage.cfm/Page۱۵۱۲.htm>.
- Romain, Suzanne. ۲۰۰۴. *Linguist Warns of Language Extinction*.
<http://www.thehoya.com/news/۱۱۲۳۰۴/news۵.cfm#top>
- Wadhaugh, Ronald. 1993. *An introduction to sociolinguistics*. Oxford: Basill Blackwell.